

بسته‌های محتوایی یادمان

شلمچه



پایگاه جامع روایان کشور

معاونت پژوهش و مطالعات راهبردی
موسسه روایت سیره شهدا
ravayatgar.net



سبعین احادیث

ravayatgar.net

معرفی مختصر یادمان شلمچه

شلمچه

شلمچه منطقه‌ای در حد فاصل شهرهای خرمشهر و بصره است که بخشی از آن در خاک ایران و بخشی دیگر در خاک عراق قرار دارد. مرزهای سرزمینی شلمچه از شمال به کانال ادب و پاسگاه بویان، از جنوب به اروندرود، از شرق به نهر عرایض و از غرب به کانال زوجی محدود می‌شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم بعثی عراق با توجه به نزدیکی بندر خرمشهر به مرز و وجود کنسولگری عراق در این شهر، به حمایت از گروه‌های ضد انقلاب از جمله گروه موسوم به خلق عرب پرداخت. پشتیبانی تجهیزاتی رژیم بعث از این گروه - که در راستای زمینه‌سازی تهاجم گسترده به ایران بود - اقدامات مختلف تروریستی را در پی داشت که مواردی مانند ترور اشخاص، ارسال مهمات، بمب‌گذاری، حمله مسلحانه به مراکز نظامی و اقتصادی و گلوله‌باران پاسگاه‌ها را شامل می‌شد. این وضعیت از اوایل سال ۱۳۵۸ آغاز و در مرداد و شهریور ۱۳۵۸ به اوج خود رسید. در این ماه‌ها، اقدامات مهندسی عراق در ایجاد مواضع، سنگرها و گسترش نیروهای نظامی در منطقه، نمودی آشکار از زمینه‌سازی تجاوز و انتخاب شلمچه به عنوان محور اصلی تهاجم به خوزستان بود.

با هجوم سراسری ارتش عراق در ۱۳۵۹/۶/۳۱ پاسگاه شلمچه به اشغال دشمن درآمد؛ اما اندک نیروهای خودی، پاسگاه را بازپس گرفته و بیست تن از نیروهای دشمن را اسیر کردند. از بامداد ۱۳۵۹/۷/۱ ارتش عراق تلاش نمود تا با شکستن خط تأمین درژ و عبور از شلمچه به سمت خرمشهر پیش‌روی نماید اما با مقاومت سرسختانه مدافعان، فاصله پاسگاه شلمچه تا پل نو را در مدت چهار روز طی کرد. با دستیابی دشمن به حاشیه خرمشهر، منطقه شلمچه به اشغال کامل عراق درآمد. اگرچه خرمشهر در ۱۳۶۱/۳/۳ در مرحله سوم عملیات بیت المقدس آزاد شد، اما حاشیه مرزی شلمچه تا آغاز عملیات کربلای ۵ در ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ در اشغال نیروهای عراقی باقی ماند.

دشمن به دنبال مشاهده پیش‌روی‌های رزمندگان، به فکر ایجاد مانعی غیر قابل عبور برای نیروهای اسلام افتاد؛ بنابراین پیرو تدابیر پدافندی خود، در شمال جزیره بوارین توسط کانال پرورش ماهی آب زیادی را در زمینی به وسعت ۷۵ کیلومتر مربع رها ساخت. عمق آب گرفتگی بویان در زمان جنگ با توجه به کنترل

آن توسط دشمن، حداکثر به هفتاد سانتی متر می‌رسید. عراق با این کار دریاچه مصنوعی کم عمقی را ایجاد کرده بود که پیش روی قایق و غواص را با مشکلات فراوان مواجه می‌نمود. از دیگر مواضع پدافندی دشمن در این منطقه، کانال زوجی بود؛ کانال دو ردیفه‌ای به طول تقریبی هشت کیلومتر و عرض چهل متر و شامل دو شاخه بیست متری که به فاصله چهار متر از یکدیگر قرار می‌گرفتند. کانال شمالی - جنوبی زوجی از یک طرف به کانال پرورش ماهی و از سمت دیگر به اروند صغیر متصل بود.

دو ردیف دژ با مواضع نونی شکل در غرب نهر دو عیجی نیز از پیشرفته‌ترین طرح‌های پدافندی بود که توسط کارشناسان غربی، طرح‌ریزی و در اختیار صدام قرار داده شد. ایجاد مواضع نونی در این نقطه باعث شد قوت خطوط پدافندی در این منطقه استحکام بیشتری نسبت به تمام خطوط پدافندی عراق داشته باشد. در طول جنگ، منطقه شلمچه صحنه عملیات‌های بیت المقدس، رمضان، پشتیبانی والفجر ۸، کربلای ۴، کربلای ۵، کربلای ۸ و بیت المقدس ۷ بود که در این میان، نبرد کربلای ۵ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

کتاب اطلس جغرافیای حماسی، ص ۲۳ - ۲۴

معرفی تفصیلی یادمان شلمچه

معرفی

شلمچه روستا و منطقه‌ای مرزی در باختر خرمشهر و مرز میان ایران و عراق و نزدیک‌ترین نقطه مرزی به شهر بصره در کشور عراق می‌باشد.

منطقه عمومی شلمچه از ضلع غربی خرمشهر شروع می‌شود و تا عمق خاک عراق به پیش می‌رود. خط مرزی، این منطقه را به دو قسمت شلمچه ایران و شلمچه عراق تقسیم کرده است. شلمچه ایران در منتهی الیه جنوب غربی جلگه خوزستان قرار گرفته است.

شلمچه دارای آب و هوای گرمسیری است. حداقل دمای هوای آن در زمستان به صفر درجه سانتیگراد می‌رسد و دمای آن در تابستان از مرز ۵۵ درجه سانتیگراد تجاوز می‌کند. رودخانه اروند که تمام ضلع جنوبی شلمچه را پوشانده است، رودخانه‌ای است وحشی و ناآرام. طول این رود در منطقه شلمچه، از انتهای جزیره بوارین تا شهر بصره به ۲۰ کیلومتر می‌رسد.

کانال پرورش ماهی، کانال زوجی، نهر جاسم، نهر و شهرک دوئجی، در شلمچه عراق قرار دارد. قبل از شروع جنگ، چندین روستای کوچک و بزرگ در شلمچه ایران وجود داشت که بعضی از آنها به دلیل دارا بودن چشم‌انداز زیبا، محل تفریح مردم خوزستان بود. روستاییان به کار کشاورزی و دامداری مشغول بودند. درصد قابل توجهی از اراضی کشاورزی خرمشهر در منطقه شلمچه قرار داشت.

از آنجا که شلمچه یکی از مناطق حساس مرزی به شمار می‌رفت، چند پاسگاه، وظیفه حراست از منطقه را بر عهده داشتند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از پاسگاه شلمچه، پاسگاه مومنی و پاسگاه خین. همچنین چندین پایگاه و دژ کوچک در فواصل معینی برای دفاع در مواقع ضروری تعبیه شده بود و یک دژ مرکزی به عنوان تغذیه کننده، وظیفه پشتیبانی این پایگاه‌ها را از نظر نیرو و تجهیزات بر عهده داشت. روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، ستون زرهی تیپ ۲۶ عراق، میله‌های مرزی را پشت سر گذاشت و وارد شلمچه شد. همزمان پاسگاه شلمچه که اصلی‌ترین موضع دفاعی نیروهای خودی در معبر وصولی به خرمشهر محسوب می‌شد، توسط هواپیمای عراقی به شدت بمباران شد. محور اصلی تهاجم ارتش عراق به سمت خرمشهر و شرق کارون، شلمچه بود. عراق توانست با اعزام چندین لشکر مکانیزه، پیاده و زرهی، پس از ۳۵ روز جنگ، خرمشهر را اشغال کند و با عبور از رودخانه کارون، خود را به جاده آبادان - ماهشهر برساند. پس از سقوط خرمشهر در چهارم آبان ۱۳۵۹، جاده شلمچه به صورت یکی از معابر اصلی تردد یگان‌های عراقی مستقر در خرمشهر در آمد.

دشمن در سال ۱۳۶۴ به دنبال مشاهده پیشروی‌های رزمندگان اسلام، به فکر ایجاد مانعی غیرقابل عبور برای نیروهای اسلام افتاد. بنابراین پیرو تدابیر پدافندی خود، در شمال جزیره بوئارین، آب زیادی را در زمینی به وسعت ۷۵ کیلومتر مربع رها ساخت. آب گرفتگی فوق‌توسط کانالی به عرض دو کیلومتر از سمت پاسگاه زید از طریق هورالعظیم تغذیه می‌شد. عمق آب گرفتگی شلمچه در زمان جنگ با توجه به کنترل آن توسط دشمن حداکثر به یکصد و هفتاد سانتیمتر می‌رسید که بدین ترتیب دریاچه ای مصنوعی با عمق کم که پیشروی قایق و غواص در آن نیز با مشکلاتی همراه بود، ایجاد کرده بود. از دیگر مواضع پدافندی دشمن، کانال زوجی بود؛ کانال دو ردیفه ای به طول تقریبی هشت کیلومتر و عرض چهل متر و شامل دو شاخه بیست متری که به فاصله چهار متر از یکدیگر قرار گرفته‌اند. دژ مرتفعی با مواضع مثلی شکل، غرب کانال را بر شرق آن مسلط ساخته است. مواضع مثلی، پیشرفته‌ترین طرح پدافندی بود که توسط اسرائیل طرح ریزی و در اختیار صدام قرار داده شد. پس از عملیات کربلای ۵ آثار باقیمانده از شهدا

در محل یادمان شهدای شلمچه جمع آوری شد که زیارتگاه میلیون‌ها نفر در طول سال‌های اخیر شده است. حضور پرشور مقام معظم رهبری در تاریخ هشتم مهر ماه ۱۳۷۸ در مشهد شهیدان شلمچه، نورانیت خاصی به این منطقه داد و بنا به دستور معظم له، مقرر شد یادمان شهدای شلمچه و فضاهای مورد نیاز و جاده‌های ضروری، طراحی و اجرا شود.

متن ادبی

آیا غروب شلمچه را دیده‌ای؟! دیدنی است. نمی‌گویم تا خود بینی این نمایش رؤیا گونه را. گوی سرخ و آتشی‌انگار در میان دریای خون شناور است. خورشید و ماه، گویی در هم تنیده‌اند و ستاره‌های تازه متولد شده را بر دامان خویش گرفته‌اند و همه به شهیدان، این عزیزان مصر شلمچه، به یوسف‌هایی که عزیز تاریخ شدند، سجده می‌کنند. من تعبیر خواب یوسف را غروب امروز، پس از قرن‌ها به چشم خود دیدم!

آی اهالی شلمچه، سلام!

آی امیران شهر شهادت، آی اسیران سیمای ولایت، سلام و هزاران سلام! سلام از من که برای پیوستن به شما از خود و خاکیان گسستم! سلام از من که برای دیدن شما چشم از غیر حقیقت بستم، من که مرید شما و هر که چون شما باشد، هستم! برهنه پای می‌آیم و سر به زیر. دستانم پر از خالی است. کوله باری که در آن اگر یک جو معرفت یافت می‌شد، مرا رو سپید در گاهتان می‌کرد. لبیک گویان سوی آن کعبه می‌آیم و از پیکرهای پاره پاره‌ی شما اذن دخول می‌خواهم.

ءادخل ای پلاک‌های بی سرور؟!!

ءادخل ای پیکرهای بی سر؟!!

ءادخل ای لاله‌های پرپر؟!!

ءادخل ای شیفتگان یک نگاه رهبر؟!!

ءادخل ای فرشتگان طواف کننده بر کعبه‌ی بلورین شلمچه؟!!

پیش از آن که شما را ببینم، ای پروانه های باغ بهشت! خود را کاویدم. دلم را زیر و رو کردم. عمق و نگاهم را با ذره بین سنجیدم. هر چه ناپاکی و ناخالصی بود از پنجره‌ی دل بیرون ریختم؛ کینه‌ها را، بی‌رنگی‌ها را، نگاه‌های آلوده و حسدها را و... وضو ساختم و غبار گناه را از چشمانی که غریبه‌ها در آن رفت و آمد داشتند، تطهیر کردم و هر چه بار غیر قانونی بود و وبال باورهایم شده بود، دور ریخته و سبک‌بالانه پر و بال زدم و به سوی شما پر کشیدم.

به خدای شلمچه سوگند، ای خفتگان همیشه بیدار شلمچه! من این گونه نزد شما آمدم. می‌دانستم و می‌دانم که این خاک رسواگر دل‌های بی‌صفا و دور از صداقت است. می‌دانستم و می‌دانم که قدم‌های لرزان از گناه را در خود نمی‌پذیرد و داغ دیدار مردان درد به دل‌های کدورت خیز می‌گذارد. آری می‌دانم که این جا حریم دارد. حرمت دارد و حریت می‌طلبد. همه را می‌دانم. از این رو هر چه بی‌دردی و بی‌تفاوتی و هر چه بی‌باوری و بی‌معرفتی بود، دور ریختم و فانوس دلم را روشن ساختم تا شما را خوب و آشکار ببینم و بیابم و در حرارت حماسه‌ی شما ذوب شوم.

این جا، در شلمچه از سنگ و آهن خبری نیست. سنگ‌ها و آهن‌ها را دل دشمن ربود و برد و شما ماندید و یک تاریخ حماسه‌ی جاودانه و یک آسمان غیرت و عشق و یک خورشید، نور همیشه تابنده و درخشان. به سوی شما که می‌آمدیم، هنوز فرسنگ‌ها فاصله بین ما و استخوان‌های شما بود، که عطر حضورتان مشام جانمان را نوازش داد. از گوشه‌ی ای، نمی‌دانم کجا بود، صدای شکستن دلی به گوش‌ها رسید. زمزمه‌ی ای در پی آن بلند شد، زمزمه‌ی عاشقانه و نجیبانه:

- کجایید ای شهیدان خدایی...

آن زمزمه را شناختم. خواهر شهیدی بود که بوی پیراهن یوسفش او را بی‌قرار کرده بود. بی‌تاب تر از هر کس زمزمه می‌کرد و می‌خواند. کس دیگری با او هم آوا شد، زمزمه‌ی سومی را هم شنیدم. بعد چهار نفر و... اکنون یک اتوبوس دختر به خواهر شهید پیوستند و همه با اشک و سوز و آه به دریای زمزمه و امواج آرام آن متصل شدند:

کجایید ای سبک‌بالان عاشق...

چه زیبا بود پیوستن زمزمه‌ها و جاری شدن یک دریا عشق و شور. می دانستم که شما آغازگر این حرکت بودید تا آستانه‌ی شلمچه و باید اولین زمزمه از «زینی» شنیده شود که خون شما در رگ‌های او جاری و سیال است. باید او آغاز می کرد تا دیگران بیدار شوند و این سکوت سرد و مبهم را بشکنند. او که بنشیند، دیگران مجوزی برای خوابیدن می یابند. او که بخوابد دیگران با آرامش تمام، چشم به حقیقت‌ها می بندند. او خواهر «شهادت» است و حماسه و دختر ایثار و عشق. عجیب سماعی بود! عجیب تر هم خوانی دل‌های مشتاق!

این بود که دل‌هایمان پیش از ما شتافتند و به زیارت شما آمدند و اینک ما «بیدلان» آوارهی کوی شمایم. ما را پذیرا باشید. آیا ما را می پذیرید؟ آیا دستانمان را می گیرید؟ آیا شفاعت می کنید ما را؟!

آه شلمچه؛ ای عرفات دل‌های عارف!

باران تو تطهیر کننده‌ی جسم و جان است و دست تقدیر، چه زیبا مرا با این باران مقدس آشنا ساخت. تطهیر می شوم. از بی تفاوتی‌ها غسل می کنم، بی دردی‌ها، نسیان‌ها و عصیان‌ها، در کنار مزار مردان درد و مردان خدا و با آنان عهد می بندم که هرگز بدون نام و یاد آن‌ها به خورشید سلام نکنم و غافل از آن‌ها از کوچه باغ‌های شهرمان گذر نکنم و هرگز به ماه نظر نکنم. شمایل شلمچه ایها را بینم.

پیمان می بندم که به پاس داشت جوان‌مردی‌های آنان هرگز خلوتی نازیبا با شیطان نداشته باشم و فردای بس والای خود را به امروز گذرا نفروشم، برای کبوتران عشق و دوستی دانه پباشم و شهر دلم را از هر گونه مه آلودگی و تیرگی پاک سازم تا تصویر بی انتهای ارزش‌هایی که آن‌ها آفریدند در آن تجلی یابد. اهالی شلمچه را همیشه در یاد و خاطره‌ام خواهم داشت.

سرزمین لاله‌ها

روی زمین دنبال آسمان نگردید؛ هر چه هست آن بالاست.

عملیات کربلای ۴ تمام شده بود و هنوز خاطره شهادت بسیاری از بچه‌ها از اذهان نرفته بود که باید رزمندگان و مردم شهد شیرین پیروزی را می چشیدند. یکی از فرماندهان عملیات کربلای ۵ می گفت: تمام جوانب را بررسی کردیم. شناسایی منطقه کار راحتی نبود. محور «شلمچه» از همه محورها مهم تر بود. شلمچه دروازه بصره بود. از این نقطه می توانستند به دشمن نفوذ کنند. دشمن محکم‌ترین مواضع و موانع

را برپا کرده بود. بررسی منطقه وقت می‌برد. دشمن در منطقه آب رها کرده بود. خط اولش، دژ محکمی بود با سنگرهای بتونی. پشت آن تانک‌ها مستقر بودند و به خوبی بر منطقه اشراف داشتند. خط دوم و سوم که کانال بود، خط چهارم هم پشت نهر دوعیجی بود. خط پنجم هم قرارگاه تاکتیکی دشمن و مرکز توپخانه بود و تازه این، همه ماجرا نبود.

۱۹ دی ماه ۱۳۶۵ بود. ساعت یک و نیم شب. دشمن این‌طور استدلال کرده بود که فعلا ایران بعد از عملیات ناموفق کربلای ۴ قادر به انجام عملیات جدیدی نیست. نیروهای عراقی کم کم به سمت فاو رفته بودند تا در بازپس‌گیری آنجا حضور داشته باشند. اینجا بود که رزمندگان زمان را به دست گرفتند. حمله نیمه‌شب بسیجی‌ها در شرق بصره، دشمن را گیج کرده بود. دشمن غافلگیر شده بود. رمز مقدس «یا زهرا (س)» داشت کار خودش را می‌کرد.

شکست‌های متعدد، دشمن را به این نتیجه رسانده بود که به جای حالت تهاجمی، حالت تدافعی بگیرد. به همین دلیل، دست به کار شد و در شلمچه، موانع وسیعی به شکل «ن» ساخت که دهانه باز آنها به عرض سیصد متر به طرف ایران قرار داشت. ارتفاع این موانع، به هفت متر می‌رسید. ساخت این نونی‌ها کار را برای ما دشوار ساخته بود. تسلطی که عراق از اطراف این گودال به رزمندگان ایرانی داشت، امکان هر تحرکی را از آنها می‌گرفت و ما برای فتح هر یک از این موانع، شهدای بسیاری را تقدیم کردیم؛ اما بالاخره ایمان و اراده رزمندگان از سد تمامی موانع گذشت.

خیلی‌ها زیر رگبار گلوله فقط «هدف» را می‌دیدند و بهانه‌ای برای برگشتن نمی‌آوردند. آنچه در شلمچه مهم بود، این که رزمندگان سرعت عمل را به دست بگیرند. در صورت تسلط بر این منطقه ایران می‌توانست برتری خود را در جنگ ثابت کند.

ارتش عراق شکست را باور نداشت. روزنامه Observer چاپ پاریس نوشت: «برای اولین بار از آغاز جنگ تاکنون، ناظران و کارشناسان غربی درباره امکانات دفاعی عراق دچار تردید شده‌اند.» هفته‌نامه نیوزویک هم نوشت: «تهاجم ایرانی‌ها در نزدیکی بصره، حداقل یک چیز را درباره جنگ ایران و عراق تغییر داده و آن این که برای اولین بار طی چند سال گذشته این احتمال را که یک طرف حقیقتاً بر دیگری پیروز شود مطرح ساخته است.» خیلی‌ها شلمچه را با غروبش می‌شناسند و نذر می‌کنند که غروب به شلمچه برسند. نجوای غروب شلمچه با بقیه ساعات روز فرق می‌کند. فقط باید یک بار امتحان کرد. شلمچه هنوز

هم گلوگاه عراق است. کمی آن طرف تر حسینه شلمچه قرار دارد، با نشانه‌های پر رنگ پایداری... تانک‌های به گل نشسته، مین‌های خنثی نشده، کلاه و قمقمه‌های سوراخ‌شده و نخل‌های بی‌سر. اصلا می‌خواهم بگویم دریچه‌های آسمان، توی خاک شلمچه است.

شلمچه کجاست؟

سرزمینی است که ملانک در آن سجده می‌کنند و برای بوسه زدن بر خاکش از هم سبقت می‌گیرند. شلمچه خلاصه عشق است و قطعه‌ای از بهشت، شلمچه، آینه ایست که تمام جبهه با خاک‌های سرخش در آن می‌درخشد. و دریچه آسمانی است که از آن بوی رشادت و عطر دلنواز شهادت می‌وزد.

شلمچه تندیس زیبای عشق است که در میدان ایثار قد کشیده است. شلمچه شهر شهود و شهادت است. شلمچه مثنوی بلند ایثار است و فرودگاه عشق و عروجگاه دل. صحرای خشکی که دریای موج خون و اشک‌های عاشقانه در تربت پاکش دارد با قلب خونینی که هنوز زیبا و دلنواز می‌تپد و خون غیرت و مردانگی را در رگ‌های این دیار می‌دواند و حدیث بلند حیات با عزت را زمزمه می‌کند. زمین خاکی شلمچه، زیباتر از آبی آسمان است؛ چرا که شلمچه قتلگاه مرغان عاشقی است که برای وصال بی‌قرار بودند و از کوچه پس کوچه‌های منیت و مادیت رهیده و به شهر دلگشای معنویت و شهادت دل بستند.

آری! شلمچه شاهنامه بلند شهادت است، دیوان عاشقی است، شعرهای سرخ، با واژه‌های خون، به وزن عشق و قافیه‌هایی از جنس قلب پاره پاره عاشقی و در قالب غزل عشق و مثنوی بلند شهادت، دیوانی که شکسته دلان عارف با قلم استخوان و مرکب خون و با خط شکسته عروج نوشتند و این صفحه طلایی تاریخ ایران اسلامی را با خون دل تهذیب شده‌شان تذهیب کردند. آری! شلمچه کتاب است، خواندنی‌ترین کتاب حماسه. شلمچه آسمان است سرشار از ستاره‌های سرخ. شلمچه بهار است؛ لبریز از گلهای محمدی. شلمچه دریاست؛ موج‌های عاشقی.

شلمچه بازار است، بازار عشقبازی و جانبازی. شلمچه تابلو است تابلوی حماسه و عرفان که بر تارک تاریخ ایران اسلامی می‌درخشد. جایگاه اهل زیارت است نه اهل زر. زیارتگاه دلدادگانی که خود زائرانی بودند که در نیمه راه سفر عاشقی پریپر شدند و به مولای عشق پیوستند و زیباترین حدیث بندگی را با بندبند وجودشان و با قطره قطره خونشان نوشتند. یعقوب‌های بی‌قراری که برای رسیدن به یوسف زیبای شهادت بی‌قراری می‌کردند و زلیخای دنیا نتوانست آن‌ها را مفتون خویش کند. آنان که هنوز از دشمن نفس

خویش رها نشده اند و دلشان در تصرف شیطان است، چگونه می‌توانند قدر مجاهدانی را بدانند که در کوله پستی دلشان جز عشق و ایثار نبود. آنان باید بدانند که شلمچه و شهیدانش و شاهدان و شائقان و مشتاقانش خورشید بی‌غروبند، چرا که عاشورا و عاشورائیان آفتاب آسمان عشقند که هیچ ابر آلوده و تاریک یزیدی نمی‌تواند جلوی تابش آن‌ها را بگیرد.

وقایع خاص

هجوم سراسری ارتش عراق در ۳۱/۶/۱۳۵۹

ایجاد دریاچه مصنوعی کم عمق

موقعیت‌ها

یادمان شلمچه

آن جا که یادمان شلمچه است و کاروان‌ها برای بازدیدش می‌روند، زمانی نی زار بوده و از محورهای درگیری در کربلای ۵. شهدای گمنامی که آن جا مدفون اند در عملیات رمضان شهید شده‌اند.

بچه‌ها که عقب می‌آمدند، به خاطر نی‌ها، آن‌ها را ندیده بودند. چهار پنج سال بعد، در کربلای ۵، رزمندگان اجساد شهدا را یافتند و همان جا دفن کردند. ۶۲ این نقطه در عملیات‌های بیت المقدس، رمضان، کربلای ۵ و بیت المقدس ۷ از نقاط درگیری بود.

مثلثی‌ها

مثلثی‌ها خاک‌ریزهای بزرگ بودند که ضلع بزرگشان ۲۲۵۰ متر بود (روبه روی ما) و ساق‌هایشان ۱۹۰۰ متر. در هر مثلث سه مثلث دیگر بود و وسط هریک از آن مثلث‌ها، سه مثلث کوچک‌تر: جمعاً ۹ مثلث. عراقی‌ها این خاک‌ریزها را پیش از عملیات بیت المقدس در منطقه‌ی زید ساختند تا از بصره حفاظت کنند. آرایش تانک‌ها، نیروهای پیاده و تیربارهای عراقی، مثلثی‌ها را غیر قابل نفوذ کرده بود.

خاک‌ریزهای دو جداره

طرح این بود که نیروهای مهندسی دو خاکریز دو جداره‌ی مستطیل شکل بزنند. مستطیلی که دو راس جلویی‌اش ابتدای قاعده‌ی مثلث سوم مثلثی‌های عراق باشد. تا هم منطقه‌ی مناسبی بگیریم، هم بر اساس

آن عملیات بعدی را طراحی کنیم. کار را شب شروع کردند، اما صد متر از خاکریز مانده بود که هوا روشن شد. دشمن نیروها و تجهیزاتش را چند برابر کرد و می‌دانست اگر خاکریز کامل شود، کار برایش سخت می‌شود. ده تا تانک آورده بود. روبه‌روی یک شکاف صد متری؛ در فاصله‌ی یک کیلومتری شکاف. تانک‌ها به نوبت تیر مستقیم می‌زدند. توپ خانه و کاتیوشایشان هم کار می‌کرد. اما بالاخره جهادگرها خاکریزها را به هم وصل کردند، ۹۹۰۰ متر را در هشت ساعت زدند، ۱۰۰ متر را در ۵ ساعت. آتش آن قدر شدید بود که راس بالایی خاکریز دوم به جای مثلث سوم به مثلث چهارم وصل شد.

یادمان زید

رمضان، عملیات سختی بود که در تابستان انجام شد و در آن بسیاری از رزمندگان لب تشنه شهید شدند. ۱۲ شهید گمنام آن منطقه را در تقاطع جاده شهید شاه حسینی و دژ جمهوری به خاک سپردند و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سال ۸۵ بر مزار آن‌ها یادمان ساخت.

کانال زوجی

کانال پرورش ماهی

آب گرفتگی بوییان

مواضع نونی شکل

عملیات‌های مرتبط با یادمان شلمچه

در طول جنگ، منطقه شلمچه صحنه عملیات‌های بیت المقدس، رمضان، پشیمان‌ی والفجر ۸ کربلای ۴، کربلای ۵، کربلای ۸ و بیت المقدس ۷ بود که در این میان، نبرد کربلای ۵ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

شهدای مرتبط با یادمان شلمچه

در عملیات کربلای پنج چند تن از فرماندهان برجسته ایرانی به شهادت رسیدند، از جمله: حسین خرازی، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین اصفهان، یدالله کلهر، قائم مقام لشکر ۲۷ محمد رسول الله تهران، عبدالله میثمی مسئول حوزه نمایندگی حضرت امام در قرارگاه خاتم الانبیاء، اسماعیل دقایقی فرمانده سپاه بدر، شهید شاه مراد فرمانده تیپ قمر از چهارمحال و بختیاری و شهید زنگی آبادی مسئول آموزش لشکر ۴۱ ثارالله.

کتاب سرزمین مقدس ص ۲۱۵

سوژه‌های سخن متناسب شلمچه

۱- همراهی خدا با تواین

جوانی، فصل شکوفایی و بهترین فرصت بندگی است؛ گمشده‌ای که پیران حسرتش را می‌کشند و ستاره‌ای که فقط یک‌بار، در آسمان عمر آدمی طلوع می‌کند. جوانی، دوران ظهور عشق و احساسات و برترین هنگام دست‌یابی به خوشبختی و گام نهادن در وادی عشق و ایمان است. اما توبه، بازگشت به زیبایی‌ها و پشیمانی از پلیدی‌ها؛ دوری از گناهان و دست یافتن به حیات جاودان است. و در میان توبه‌کنندگان، جوانان، بهترین آنان هستند که خداوند بازگشت آن‌ها را، بیشتر از دیگران دوست دارد. و خداوند متعال در برابر فرشتگان به جوان عبادت‌کننده، افتخار می‌کند و می‌فرماید: ببینید بنده‌ام را، که برای خشنودی من، شهوتش را ترک کرده است.^۱

شهدا هم چون محبت خدا نسبت به بندگان را می‌دانستند دائماً مشغول استغفار بودند مخصوصاً که می‌دانستند اهل بیت هم معصوم بودند و استغفار از زبانشان نمی‌افتاد. یکی از این شهدا که مشمول رحمت الهی شد شهید حمید محمودی از شهدای شلمچه که در کربلای ۴ به شهادت رسید بود. نوجوانی ۱۶ ساله بود از محله‌های پایین شهر تهران چون بابا نداشت خیلی بد تربیت شده بود. خودش می‌گفت: گناهی نیست که من انجام نداده باشم تا اینکه یک نوار روضه حضرت زهرا علیها السلام زیر و رویش کرد. آمد جبهه و یکی از این روزهای به فرمانده‌مان گفت: من از بچگی حرم امام رضا علیه السلام نرفتم می‌ترسم شهید شوم و حرم آقا رو نبینم، ۴۸ ساعته به من مرخصی بدید تا حرم امام رضا علیه السلام زیارت کنم و برگردم. اجازه گرفت رفت مشهد خیلی زود زیارت کرد و برگشت جبهه. توی وصیت‌نامه‌اش نوشته بود: در راه برگشت از حرم امام رضا علیه السلام، توی ماشین خوابم برد، حضرت را دیدم آقا به من فرمود حمید! اگر

^۱ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۸.

همین‌طور ادامه بدهی خودم می‌آیم و می‌برمت. قبری برای خودش اطراف پادگان کنده بود نیمه‌های شب تا سحر می‌خوابید داخل قبر گریه می‌کرد می‌گفت: یا امام رضا علیه‌السلام منتظر وعدتم ، آقا جان چشم‌به‌راهم نگذار. . . داخل وصیت‌نامه ساعت شهادت ، روز شهادت و مکان شهادتش را هم نوشته بود. شهید که شد ، دیدیم حرف‌هایش درست بوده دقیقاً توی روز و ساعت و مکانی شهید شد که را در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود. . .^۲

۲- وصال به معبود با توکل

توکل، اعتماد قلب در امور، بر خدا می‌باشد؛ به‌طوری‌که بندگان جمیع امور خویش را بر خداوند حواله دهند و از هر نیرو و قدرتی دیگر در امور خویش تبری جویند و تنها به یک قدرت وابسته باشند و او خدا است و تنها او را اساس عمل و تأثیر بدانند و اگر برای انسان‌های مومن در حوزه‌ی عملیات روحی و جسمی، فردی و اجتماعی خویش چنین حالتی پیش آید اینان متوکلین "به خدا بشمار می‌آیند. خداوند مؤمنان واقعی را با چند صفت چنین معرفی می‌کند:

"انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون"
مؤمنان واقعی کسانی هستند که به هنگام یاد خدا قلبشان می‌ترسد و به هنگام تلاوت آیات خدا، ایمانشان زیادتر می‌شود و اینان بر پروردگارشان توکل می‌کنند.^۳

یکی از هم‌زمان شهید صمد یونسی خاطره‌ای از شلمچه نقل می‌کند که: قبل از عملیات رمضان صمد مسئول قایق و بلدچی گروه شناسایی ۵ نفری ما بود. زبان عربی را خوب می‌فهمید و به منطقه هم آشنایی کامل داشت. قبل از گشت و قبل از تاریک شدن هوا، یکی دو ساعت زودتر می‌رفت توی آب شنا می‌کرد تا منطقه را خوب شناسایی کند. وقتی برمی‌گشت همان‌طوری که توی آب بود قایق را هل می‌داد تا ما سوار شویم نمی‌گذاشت حتی پایمان را توی آب بگذاریم. می‌گفت سردتان می‌شود همان‌طور که قایق را هل می‌داد می‌دوید و می‌پرید توی قایق. هر جا هم که حس می‌کرد ممکن است خطر مین یا مانعی باشد زودتر از ما می‌پرید توی آب. کارش خیلی سخت بود. آن‌هم توی تاریکی شب. می‌گفتیم: مواظب باش اگر به تو چیزی شود وسط آب و توی این تاریکی هیچ کس نیست به ما کمک کند. می‌خندید و می‌گفت اینجا خدا هست.^۴

^۲. ریشوهای بی ریشه

^۳ انفال ۲

^۴ با راویان نور

۳- دل بریدن از علائق دنیا

یکی از جلوه‌های بسیار بارز تقوا، دل نسپردن به این دنیای فانی و فریبنده است. از این رو حضرت علی علیه السلام در ادامه سفارش به تقوا می‌فرماید: به بزرگی و فخر ظاهری این دنیا رغبتی نداشته باشید و به وسیله زینت و نعمت آن فریفته نشوید و از سختی‌ها و زیان‌هایش بی‌تابی نکنید، چرا که عزت و فخر این دنیا تمام‌شدنی است و زینت و نعمت آن نابود گشتنی است و سختی و زیانش پایان‌پذیر است.

و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما ولا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما
به شما سفارش می‌کنم که دنیا را طلب نکنید هرچند که دنیا به دنبال شما بیاید. و بر چیزی از این دنیای گذرا، که از شما کناره‌جسته است، افسوس مخورید.^۵

سرزمین شلمچه سرزمینی بود که همه رزمندگان در این جا از دنیا دل بریده بودند و فقط به عشق وصال به معبود می‌جنگیدند. تمام سختی‌ها را به جان و دل پذیرفته‌بودند تا دل امامشان را شاد کنند. یکی از رزمندگان نقل می‌کند که در بحبوحه‌ی عملیات، دیدم دو نفر سعی می‌کنند مجروحی را که دائماً هم مورد اصابت تیر و ترکش بود از بالای کانال بکشند داخل. رفتم نزدیک. دیدم آقا سیدفراهانی فرمانده گروهان است. سیدی خوش قامت و نورانی؛ دائم می‌گفت: مرا رها کنید. دیگه تمومه. بذارید یک جا قرار بگیرم. او را کنار کانال گذاشتیم زیر نور منورها بسیار زیبا و دیدنی شده بود. متوجه شدم با کسی که من او را نمی‌دیدم صحبت می‌کند. گوش کردم این‌طور می‌گفت: «آقا سلام!» یک لبخند زد، تماشا می‌کرد، مثل اینکه لذت می‌برد. گفت: «آقا جون شما از من راضی شدید؟» باز لبخند زد و خوشحال‌تر گفت: «آقا خوب بود؟» باز لبخند زد و تمام شد. به یاد آمد شب قبل من را صدا زد و گفت: «حاجی یک مطلب خصوصی دارم». همراهش رفتم داخل یک چاله‌ای نشستیم. گفت: «یک رازی دارم». من یک کاری که نباید می‌کردم انجام داده‌ام و خیلی نگرانم. حاجی من سال‌هاست منتظر چنین شبی بوده‌ام. شب گذشته به من گفتند که وقت تو رسیده است گفتم: رازت چیست؟ گفت: «چند روز پیش، یک نامه به دستم رسید که نباید بازش می‌کردم. ولی نفس بر من غلبه کرد و آن را باز کردم. همسرم نوشته بود: «فرزندم به دنیا آمده است». باید خودت بیایی اسم برایش بگذاری و بروی. کار دیگری هم با تو ندارم. از آن وقت احساس می‌کنم خیلی علاقه دارم قبل از رفتن، همسر و فرزندم را می‌دیدم و الآن ترس از آن دارم که این علاقه امشب مانع از رسیدن به آن حال و درجه‌ای که باید به آن برسم باشد. بگو چه کار کنم؟ گفتم: از کجا می‌دانی که امشب آخرین شب شماست؟ گفت: «دیشب که آمدم اینجا، در عالم خواب دیدم

^۵ نهج البلاغه وصیت به امام حسن علیه السلام

جنازه‌ی منو آوردند اینجا کنار معراج. دو تا پیرمرد مرا تحویل گرفتند و گذاشتند کنار شهدا. صبح رفتم سنگر معراج را پیدا کردم همان دو نفر هم آنجا بودند. همان صحنه عالم خواب بود.^۶

۴- عنایت ویژه اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه حضرت زهرا علیها‌السلام به رزمندگان

پیروان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام، مورد عنایت و توجه و تقدیر خاندان پیامبرند. توجه داشتن و توجه دادن به این عنایت و محبت و تکریم، محبت آنان را در دل‌ها ایجاد می‌کند یا می‌افزاید. اهل بیت علیهم‌السلام، هواداران‌شان را دوست دارند، آنان را می‌شناسند، در دنیا گرفتاری‌هایشان را حل می‌کنند، در آخرت از آنان شفاعت می‌کنند و محبان خویش را از یاد نمی‌برند. خداوند چنین می‌فرماید: ای ملائکه من! و ای کسانی که در آسمان‌هایم سکونت دارید! بدانید که من این آسمان برافراشته و زمین هموار و ماه نورافشان و آفتاب درخشنده و مدار فلک ستارگان و این دریای توفنده و کشتی جاری بر آن را نیافریدم مگر به یک انگیزه و هدف!! و آن، محبت و دوست داشتن این پنج نفر است... که آن‌ها اهل و خویشان نبوت و معدن رسالت‌اند، یعنی فاطمه و پدر فاطمه؛ فاطمه و همسر فاطمه؛ فاطمه و فرزندان فاطمه.^۷ علیهم‌السلام

عنایت اهل بیت علیهم‌السلام در شلمچه و عملیات‌های آن بسیار مشهود بود. اکثر عملیات‌ها در این سرزمین با رمز یا زهرا بود. حاج حسین کاجی نقل می‌کند: با توجه به تجربه‌ی کربلای ۴ و اهمیت منطقه و مشاهده‌ی رفت‌وآمد فرماندهان عراق در خط، روز قبل از عملیات ما بسیار نگران بودیم. در شب عملیات کربلای ۵ در سنگر لحظاتی قبل از اعلام رمز همه در حالت اضطراب به سر می‌بردیم، لذا سکوتی عجیب فضا را گرفته بود، [شاید ترجیح می‌دادیم رمز عملیات گفته نشود]. اما به محض اعلام رمز «یا زهرا علیها‌السلام» همه‌ی رزمندگان به یک‌باره به گریه افتادند و حالتی عجیب در فضا پیدا شد، حالتی که پس از آن ترس تبدیل به امید و یقین بر پیروزی شد و با یک انرژی خاص اقدام به آغاز عملیات نمودیم.^۸

^۶ روای: حجت الاسلام حاج علی‌اکبری، با راویان نور ۳، ص ۱۵۷-۱۵۶.

^۷ حدیث کسا

^۸ حاج حسین کاجی، لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب

نمونه روایتگری

موضوعات فرعی:

- نشاط حقیق و کاذب
- تاثیرات یادمان شلمچه
- زنده بودن شهدا.
- شهدا الگوی زندگی

۱- بار مسئولیت ما در برابر شهدا

راوی: حجت الاسلام و المسلمین ماند گاری

رسالت من و شما از الان شروع می شود. از هم اکنون که از مشهد شهدای شلمچه بیرون می رویم، باری به دوش من و شماهاست. شهدا با همه‌ی ما حرف زده‌اند. آن‌ها رسالت بزرگی بر گردن ما گذاشته‌اند. اگر رفتیم از اینجا و در محل کار و اجتماعمان به جوانی برخورد کردیم که از زندگی ناامید شده و در درس‌ها و برنامه‌ها بی‌انگیزه شده است، بگویید ما رفتیم و آیات الهی را در شلمچه دیدیم که در سخت‌ترین لحظات زندگی‌شان، ناامید نشدند. اینها اسطوره‌های انگیزه و مقاومت بودند.

اگر رفتید در شهرتان و دیدید عزیزهای عصبانی می‌شود، بگویید ما رفتیم شلمچه و به ما گفتند سربازی بسیجی به گوش فرمانده‌اش زد و آب دهان به صورت فرمانده انداخت، ولی فرمانده صورت سرباز رو بوسید و گفت: اگر از من ناراحتی عیبی ندارد ولی این مسئله را به حساب دین نگذار. اگر تعلقات دنیا خواست به پای ما زنجیر ببندد، برویم و بگوییم در شلمچه جوان‌هایی بودند که این تعلقات را پاره کردند و حتی اشک چشم همسر و برق چشم بچه‌شان، از رسیدن به هدفی که داشتند جلوگیری نکرد. شهدا بی‌تکلف زندگی کردند و زندگی را سخت نگرفتند. خواهرم حجابت و برادرم غیرت و نگاهت را به حرمت شهیدان به عنوان یک رسالت حفظ کن. ای جوان، نشاط و شادابی‌ات را به عنوان یک رسالت حفظ کن. دشمنان امروز می‌خواهند به من و شما نشاط کاذب بدهند و نشاط حقیقی را از شما بگیرند. امروز اینجا کنسرت و آوازه خوانی نبود ولی جوان‌ها اینجا بهترین آرامش را داشتند. امروز مشاهده کردید جوان‌هایی که شاید ظاهر خیلی خوبی هم‌نداشتند، اما دیدید چطور سرشان را روی خاک شلمچه گذاشته بودند و چه گریه‌هایی می‌کردند.

شهیدان امروز به ما نشان دادند که اگر آرامش می‌خواهید، با ذکر خدا (الابدکر الله تطمئن القلوب). نشاط می‌خواهید با توسل به اهل بیت علیهم‌السلام و اگر امید می‌خواهید با اتصال به امام زمان عجل‌الله‌فرجه. امروز اینجا زن

رقاصه نیامده بود. آوازه‌خوان نیامده بود تا نشاط کاذب در جامعه تزریق کند. امروز شهدا نشاط حقیقی و مادام‌العمر به ما تزریق کردند. اگر بفهمیم!



- موضوعات فرعی:
- حب و بغض
 - دل بردن از تعلقات

۲- شهدا عاشق اهل بیت بودند.

راوی: حجت الاسلام و المسلمین ماند گاری

۴ عملیات در این منطقه انجام شده است که بزرگترین آن‌ها کربلای ۵ است. عملیاتی که از جمله افتخارآمیزترین عملیات‌های جنگ هشت ساله بود. عملیات کربلای ۴ که تقریباً فاصله‌ای با شلمچه داشت و اطراف اروند بود و در این عملیات شکست بزرگی هم داشتیم. هم شهید و هم جانباز و هم مفقودین زیادی در این عملیات دادیم. اما کربلای ۵ عملیاتی بود که امام خمینی علیه السلام هم فرمودند عملیات بزرگی انجام شد. طی این عملیات بود که صدام حساب کار دستش آمد.

حالا این شهدا شما را دعوت کردند به اینجا. دعوت کردند نه برای صرفاً شنیدن اطلاعات نظامی و جغرافیایی که این‌ها همه خوبند. نه برای اردوی زیارتی و سیاحتی که این‌ها هم خوبند. نه برای یک لحظه شبیه شهدا شدن و پلاک و چفیه خریدن که این‌ها هم همه خوب‌اند. ولی بدانیم شهدا برای چیز دیگری شما را دعوت کرده‌اند. بگذارید راحت تر صحبت کنم. این بساط را شهدا از سال ۷۳ راه انداختند. اوج این بساط از سال ۷۸ بود. جنگ کی تمام شد؟ سال ۶۷. یعنی چیزی حدود یک دهه شهدا تحمل کردند تا ببینند ما‌ها که ادعا می‌کنیم پیروشان هستیم، عرضه داریم کار فرهنگی کنیم یا نه؟ عرضه داریم دفاع از دین و دفاع از ولایت کنیم یا نه؟ ولی با عرض معذرت بگویم دیدن بی عرضه‌گی ما بود که باعث شد خودشان به میدان آمدند.

معمولاً اسمش شهید را یا از روی پوتین می‌خوانند و یا از طریق مدرک و کاغذی اگر در جیششان باشد، نام را می‌فهمند. حاج حسین کاجی می‌گفت همین‌جا شهیدی را پیدا کردند. من چندین بار کفشش را زیر و رو کردم تا بلکه یک نشانی پیدا کنم. سه مرتبه نشستم کنار این استخوان‌ها و روضه امام حسین علیه السلام خواندم. روضه حضرت زینب علیها السلام برایش خواندم. روضه حضرت زهرا علیها السلام برایش خواندم. به مرتبه کسی به من گفت یه بار دیگر کفش را نگاه کن. دیدم کنار کفشش اسمش را نوشته. این‌ها ما را دعوت کردند که به ما ه بگویند؟ این‌ها استاد این دانشگاه‌اند. این خاک‌ها کرسی درس‌اند. فرق این‌ها با دانشگاه این است که اینجا کرسی درسش روی خاک است.

دعوتمان کردند تا با ما از عشق بگویند. بگویند عشق به اهل بیت علیهم السلام قانون دارد. یکی از قانون ها و درس شهدا این است که عشق یک سکه دو رو است. اگر عاشق شدی و بنده شدی شهدا مزد بندگی به ما می دهند. مزد بندگی شهدا سه چیز بود: شهادت، شفاعت و زیارت. آقا امام زمان علیه السلام اینها مزد بندگی است. عشق سکه ای دو رو است یک طرف حب است و و یک طرف بغض است. عشق بدون بغض عشق نیست. هم تولی دارد و هم تبری. سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم. امام عشق نیست.

اگر کسی راست می گوید که امام حسین علیه السلام و یا حضرت زهرا را رو دوست دارد، باید نگاه کند که آنها چه چیزهایی را دوست دارند و چه چیزهایی را دوست ندارند.

ولی متأسفانه مسئله ای که خیلی در جامعه ما اتفاق می افتد این است که عشقمان به اهل بیت علیهم السلام و شهدا، حب دارد اما بغض ندارد. و این هم خیلی بد است. که هم امام حسین علیه السلام را دوست داشته باشیم و هم موسیسی را که امام حسین دوست ندارد را این دو با هم جمع نمی شود و با هم متضاد.

بینید عزیزان، قرآن می فرماید گاهی عزیزانت، پدر و مادر همسر و فرزندان دشمن آدم می شوند. پس گاهی وقت ها خوب است آدم به خاطر خدا عزیزانش را دوست نداشته باشد. امام حسین علیه السلام فرزندش علی اکبرش را دوست داشت. ولی موقع میدان رفتنش که شد فرمود:

گه دلم پیش تو و گه پیش اوست. رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست.

حالا از جبهه ها بگم برایتان. حاج یونس زنگی آبادی از شهدای لشکر ۴۱ ثار الله کرمان فرمانده گردان بود. درون خانه نشسته بود و پاهایش را دراز کرده بود. به همسرش گفت به پاهای من خوب نگاه کن. جنازه منو از روی پاهایم باید بشناسی. من از خدا خواسته ام جنازم نه سر داشته باشد نه دست. می خواهم هم شبیه ابالفضل باشم و هم امام حسین.

بعد از چند وقت آمدند در منزلشان و به همسرش گفتند ۳ تا بدن آورده ایم به معراج شهدا، سر ندارند. نمی دانیم کدام یک از این سه بدن متعلق به حاج یونس زنگی آبادی است. همسرش می گوید به معراج شهدا رفتم و گفتم پوتین هایش را در بیاورید. سریع پوتین ها را در آوردند. تا دیدم شناختم. صورتم را کف پاهای شهید گذاشتم و گفتم حاجی گفته بود پاهامو نگاه کن.

همین حاج یونس وقتی به جبهه می رود، بار آخر سرش را از شیشه اتوبوس بیرون کرده و دستی تکان می‌هد. ولی سرش را بر می گرداند طرفی دیگر. همسرش به او می گوید نمی خواهی بچه‌هایت را نگاه کنی؟ شهید زنگی آبادی پاسخ می‌دهد اشک بچه‌هایم مرا از حسین علیه السلام جدا می‌کند. این معنی حب است. ما شهدایی داریم که همسرشان به خاطر جبهه ازشان طلاق گرفتند. پدر و مادرشان از خانه بیرونشان کردند و حتی داشتیم شهدایی را که به خاطر جبهه کتک خوردند.

موضوعات فرعی:

- شلمچه محل نزول ملائکه
- ارزش سرزمین شلمچه

۳- سیاحت یا زیارت؟

راوی حجت الاسلام و المسلمین علیزاده

شلمچه اقیانوس است. شلمچه گستره‌ی وسیعی از عمل‌ها، نیت‌ها و اخلاص‌هاست. حضرت آقا تعبیرشان از فضای دفاع مقدس، تعبیر معدن است. به طوری که شما هر چه از معدن بردارید تمام نمی‌شود. بلکه کشفیات تازه دارد. زیارتگاه شلمچه همین‌طور است. لذا هر سال ما به شلمچه می‌رویم و می‌بینیم حرف تازه دارد و حرف‌هایی متناسب نیاز زمان پیدا می‌شود.

گفتیم کلمه‌ی زیارتگاه شلمچه، چرا که حضرت امام تعبیرشان درباره‌ی شهدا، امامزادگان عشق بود. طبق عمل معصومین که برای ما شیعیان حجت است، مکان و جایی که خون معصوم یا مظلوم یا شهیدی ریخته شود، آنجا می‌شود زیارتگاه. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صبح‌شنبه‌ها به کوه احد تشریف می‌بردند برای زیارت حمزه سید الشهداء و این عمل برای ما حجت است. پس محلی که شهید در آن دفن است زیارتگاه است و از همین حالا ما روایتگران اگر بخواهیم رفتن به سمت زیارتگاه‌های شهدا، توریستی نشود، بیایم و درست بگوییم که اینجا زیارتگاه است.

اینجا زیارتگاه مردان خدایی است اینجا ضریح عاشقان کربلایی است.

و ما در این فضا به کسی هم که برای زیارت می‌آید ارزش قائلیم و می‌گوییم شما زائرید. حضرت آقا وقتی آمدند شلمچه فرمودند: در شلمچه راه از زمین به آسمان خیلی نزدیک است. فرمودند: اینجا قطعه‌ای از بهشت است و ملائکه‌ی الهی برای توسل و تبرک به سرزمین شلمچه فرود می‌آیند. وقتی ما راویان اینچنین برای زائران، این قسمت از دنیای بزرگ را تبیین کنیم، کسی به این محل بیابان نمی‌گوید.

۴- شلمچه نماد استقامت

موضوعات فرعی:
- ایثار و ازودگذشتگی
- ولایت مداری

راوی: حجت الاسلام و المسلمین دیانی

گفته شده بود که کارشناسان فرانسوی سه روز قبل از عملیات کربلای ۵ به منطقه شلمچه نگاه کردند و گفتند ۹۵ درصد اینجا مسلح است. می دانید این به چه معناست؟ یعنی اگر موجود زنده ای بخواهد از این زمین رد شود، تنها ۵ درصد احتمال زنده بودن دارد. درست است که عملیات کربلای ۴ در محور ام-الرصاص با شکست مواجه شد، اما در محور شلمچه راهکاری جدید پیدا کردیم. امام رحمته الله دستور دادند کمتر از دو هفته باید عملیات انجام شود. شما آمده اید در این مکان تا ببینید بچه های امام خمینی رحمته الله به دستور امامشان شب عملیات کربلای ۵ با آن شرایط مسلح بودن زمین در تاریکی شب، سربند یازهر عليه السلام بسته بودند و می دویدند جلو. یکی از رزمنده ها یکدفعه داد می زد آی پهلوم. یعنی چی؟ پای رزمنده روی مین رفته و یا یکی از موانع خورشیدی به پهلویش رفته است. می دانید مین منور چند درجه حرارت دارد؟ درجه حرارت ذوب آهن ۱۵۰۰ درجه است. مین منور ۱۸۰۰ درجه دما دارد. می دانید اگر مین منور روشن شود، اگر مراقب نباشی یکدفعه همه ی منطقه روشن می شود. فرزندان خمینی رحمته الله تحمل می کردند و یک لحظه روی مین می خوابیدند و جگرشان می سوخت.

پنج خاطره برگزیده مربوط به شلمچه

۱- توجه به حق الناس (شهید حاج حسین خرازی)

دور تا دور نشسته بودیم. نقشه آن وسط پهن بود. حسین گفت «تا یادم نرفته اینو بگم، اون جا که رفته بودیم برای مانور؛ یه تیکه زمین بود. گندم کاشته بودن. یه مقدار از گندم ها از بین رفته. بگید بچه ها ببینن چه قدر از بین رفته، پولشو به صاحبش بدین»^۹

۲- دیدبان ایثارگر (شهید محمد رضا مهدوی، شهادت شلمچه تک دشمن)

دیدگاه شهید

محمدرضا مهدوی، بسیجی بود؛ اما به عنوان سرباز در جبهه خدمت می کرد. چیزی به پایان خدمتش نمانده بود. او از آن دسته جوان های مخلصی بود که زود در دل همه جا باز می کرد. چه مسئولیتی به او سپرده می شد و چه نمی شد از هر کاری که دستش برمی آمد فروگذار نمی کرد. از بیل زدن تا جوشکاری و... گاهی جای نیروهایی که خسته بودند، می ایستاد و نگهبانی می داد. همیشه شاداب و سر حال بود. محمدرضا در اصل یکی از بهترین و ماهرترین دیده بان های خط بود. حساس ترین دیدگاه را به او می سپردیم و طبق درخواست او به اجرای آتش می پرداختیم. به طور معمول هم تنظیم آتش دقیق بود.

ماه های آخر جنگ بود و ما در جبهه شلمچه بودیم. آن روز دیده بان ها را در محل های مورد نظر مستقر کردم تا اگر دشمن خواست تحرکی نشان دهد، گرای عراقی ها را بدهند و بتوانیم از حرکت آنها جلوگیری کنیم. اوضاع مشکوکی بود. محمدرضا را در حساس ترین نقطه، در نزدیکی خط دشمن مستقر کردم. آن شب آرامش خاصی در منطقه حکمفرما بود. آرامشی که خبر از راه بودن طوفان می داد.

ناگهان دشمن به طور غافل گیرانه ای شروع به حمله کرد. محمدرضا پشت سر هم وضعیت دشمن را گزارش می داد و درخواست آتش می کرد. عراقی ها خیلی جلو آمده بودند. محمدرضا برای متوقف ساختن حرکت دشمن فقط یک راه پیش روی خود می دید. آخرین مختصاتی که برایش درخواست آتش کرد، موقعیت دیدگاه خودش بود. با شهادت او و متوقف شدن پیشروی دشمن، رزمنده ها توانستند خودشان را برای رویارویی با تک دشمن آماده کنند.^{۱۰}

۳- قناعت و سخاوت (شهید حجت الاسلام حاج شیخ عبدالله میثمی)

^۹ یادگاران، ج ۷، حاج حسین خرازی، تهران، روایت فتح

^{۱۰} به روایت حجت ایروانی، آتش به اختیار، ص ۱۲۳-۱۲۲. و گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، شهید گمنام، ص ۱۰۱-۱۰۳.

توی آن چند سالی که ما با حاجی بودیم، همیشه می دیدیم که یک عبا روی دوش حاجی بود؛ عبایی خیلی کهنه که سر شانه هایش هم نخ نما شده بود. پشت عبا هم در چند جا وصله کرده بودند. خلاصه معلوم بود که خیلی از آن کار کشیده است. یک روز ما رفته بودیم جایی و وقتی برگشتیم، هنگام نماز بود. دیدیم حاجی ایستاده به نماز و عبای نویی هم روی دوشش است. بعد از آن که نماز حاجی تمام شد، رفتم پیش روی ایشان و گفتم: چی شده مبارک باشد؟ حاجی خندید و گفت: « خدا پدرش را بیمارزد، بنده خدایی آمده بود این جا، این را به ما هدیه داد، ما هم گفتیم دست شما درد نکند. آن روز گذشت. دو روز بعد، باز رفته بودم جایی. وقتی برگشتم دفتر، باز وقت نماز بود. دویدم تا بتوانم با حاجی جماعت بخوانم. دیدم ای داد بیداد. باز حاجی همان عبای قدیمی را روی دوش دارد! رفتم خدمت حاجی پرسیدم: « آن یکی چی شد؟ حاجی تبسمی کرد و گفت: صبح طلبه ای آمده بود برای تبلیغ، دیدم بنده ی خدا عبایش خیلی کوتاه است. این بود که گفتم: عبایت را بردار. وقتی عبا را برداشت، آن عبای نو را روی شانه اش انداختم و گفتم: برو به سلامت. دوباره رفتم سراغ همان عبای قدیمی. دیگر از ما گذشته که عبای نو بپوشیم. ولی آن طلبه خیلی جوان بود. برای او بهتر بود!»^{۱۱}

۴- عبور از کنار پیکر برادر شهید (سردار ناناکناری)

سردار ناناکناری از فرماندهای شجاع یکی از گردان های لشکر ویژه ۲۵ کربلا وقتی که برای کمک و پشتیبانی از نیروها به طرف ما می آمد، لحظاتی قبل از رسیدن به کانال ماهی، برادر معلمش که در کنار ما می جنگید، بشهادت رسید. برای اینکه در آن لحظات حساس، سردار ناناکناری پیکر برادرش را که غرق خون بود نبیند به نیروها دستور دادیم روی شهید را با پارچه ای بپوشانند. اما قبل از اقدام نیروها، سردار ناناکناری با نیروهایش که بسیاری از آنها در راه بشهادت رسیده بودند، به کانال رسیدند و وی در همان حالت حرکت، نگاهش به پیکر خونین برادرش افتاد که در کانال افتاده، اما این سردار دلاور بدون اینکه کوچکترین مکثی کند به راه خود ادامه داد و به جلو رفت. ۱۲

۵- عشق به امام حسین (شهید عباسعلی خمیری)

یک روز رفتم خانه شان، وارد خانه که شدم، در و دیوار را پر کرده بود از پرچم ها و سیاه پوش های محرم و آقا امام حسین علیه السلام. تعجب کردم! پرسیدم: اینجا خونه س یا حسینی؟ با چشم پر از محبتش به من نگاهی

^{۱۱} یک پله بالاتر، صص ۶۱.

^{۱۲} خاطرات سردار کمیل کهنسال از عملیات کربلای ۵.

کرد و گفت: کسی که عاشق امام حسین علیه السلام باشد، خونه‌اش هم حسینیه‌س! عاشق امام حسین علیه السلام باید خونه‌اش نشاندهنده محبت اهل بیت علیهم السلام باشد تا اگه کسی وارد خونه‌اش شد بفهمه که این خونه متعلق به یک محب و عاشق اهل بیته. ^{۱۳}



^{۱۳} شعبان زاده، مریم، ترمه نور، ص ۱۳۶



پایگاه جامع راویان کشور
معاونت پژوهش و مطالعات راهبردی
موسسه روایت سیره شهدا

آدرس موسسه: قم، خیابان هنرستان، فلکه بسیج خیابان
حجه الاسلام والمسلمین ایرانی، نبش کوچه ۴
کد پستی: ۳۷۱۵۹۵۶۳۹۴
تلفن: ۰۲۵۳۷۱۰۵

ravayatgar.net

